رویکرد نظری صوفیه نسبت به امر به معروف و نهی از منکر

محی‌الدین قنبری[1]
سید یحیی موسوی[2]

چکیده: در میان فرقه‌های مختلف اسلامی از لحاظ نظری رویکردهای متنوعی نسبت به اصل امر به معروف و نهی از منکر وجود داشته است. در این میان رویکرد صوفیه نسبت به دیگران از گوناگونی خاصی برخوردار است. این نوشتار بر آن است نشان دهد صوفیان نه‌تنها نسبت به این اصل بی‌اعتنا نبوده بلکه سه رویکرد نظری کاملاً متفاوت نیز در مواجهه با آن داشته‌اند. عده‌ای با همان دید فقهی به این اصل می‌نگریسته و عده‌ای به مسئله از جنبهٔ اخلاقی پرداخته‌اند و عده‌ای دیگر رویکردی کاملاً عرفانی را در پیش گرفته‌اند. نگاه اخلاقی و نیز عرفانی صوفیان یکی از عواملی بوده که آن‌ها را در نزد متشرعه که با دیدی صرفاً فقهی به این اصل می‌نگریسته‌اند «تارک امر به معروف» جلوه‌گر ساخته است.

کلیدواژه‌ها: امر به معروف و نهی از منکر، صوفیه، رویکرد فقهی، رویکرد اخلاقی، رویکرد عرفانی

---

۱. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور E-mail: drghanbari.mgmail.com
۲. کارشناس ارشد ادیان و عرفان دانشگاه تهران E-mail: yhymousavi@yahoo.com
دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۲/۲۳ پذیرش مقاله: ۱۳۹۱/۴/۱۴

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

مقدمه

امر به معروف و نهی از منکر از جمله آموزه‌های مهم دین اسلام محسوب می‌شود. تقریباً بسیاری از فرقه‌های اسلامی چه ازلحاظ نظری و چه ازلحاظ عملی، به‌نوعی نسبت به این اصل موضع‌گیری داشته‌اند. پرسشی که مطرح است این است که آیا صوفیه نسبت به این اصل بی‌تفاوت بوده یا اینکه خود را ملزم به پایبندی به این اصل می‌دانسته‌اند؟ ازآنجاکه صوفیان بیشتر متهم به اهمال‌کاری در فرایض دینی بوده‌اند، لاجرم ممکن است این تصور به ذهن متبادر شود که صوفیه را با امر به معروف و نهی از منکر چه کار؟

بسیاری از متشرعین بر آن هستند که صوفیان با احکام شرعی میانه‌ای نداشته‌اند و گاه اتهام اباحه‌گری به این عده داده شده است و نیز آن‌ها را تارک امر به معروف لقب داده‌اند. در مقابل، صوفیان خود ادعای آن دارند که عامل به قرآن هستند و حتی خود را از باطن آن نیز باخبر می‌دانند.

صرف‌نظر از اینکه در عمل، صوفیان چه نوع رویکردی را نسبت به این حکم اتخاذ کرده‌اند، با مروری اجمالی در کتب صوفیه به‌راحتی می‌توان به اهمیت حکم امر به معروف در بیانات و اقوال آن‌ها پی برد. البته باید اقرار کرد همهٔ صوفیان با یک رویهٔ یکسان به امر به معروف نمی‌نگریسته‌اند و به‌لحاظ نظری تفاوت قابل ملاحظه‌ای در آرای آن‌ها وجود دارد. منظور از رویکرد نظری، آن دسته از اقوال و آرای صوفیان است که به امر به معروف و نهی از منکر به‌عنوان یک «اصطلاح» نظر دارد و به‌صورت مستقیم به این مبحث پرداخته است. در این میان سه رویکرد فقهی، اخلاقی و عرفانی قابل تمیز است:

الف) رویکرد فقهی

منظور از رویکرد فقهی، آن دسته از نظرات صوفیان دربارهٔ امر به معروف است که جنبهٔ فقیهانه دارد و نگاه حاکم بر آن چندان با نگاه فقهای اسلامی تفاوتی ندارد. در نگاه فقهی، گوینده سعی بر آن دارد صرفاً اهمیت امر به معروف و نهی از منکر و مراتب آن را تبیین کند و یا آثار دنیایی و اخرویِ ترک آن را به مخاطب گوشزد کند. براین‌اساس است که در برخی از این اقوال، با تأکیدهای بسیار شدید و گاه تکان‌دهنده دربارهٔ ترک امر به معروف مواجه می‌شویم. در نگاه فقهی، بیش از هرچیز به ظاهر عمل (لایهٔ اول) بسنده می‌شود و تأکید چندانی بر نیات و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

گرایش‌های آشکار یا پنهان شخصِ آمر یا ناهی (جنبهٔ باطنی عمل) دیده نمی‌شود. در این نوع نگاه، آنچه اهمیت دارد نفسِ عمل است و به نتایج و پیامدهای اخلاقی و به‌عبارت‌دیگر، به مبحث آسیب‌شناسی امر به معروف و نهی از منکر پرداخته نمی‌شود. در این نوع نگاه، «معروف» و «منکر» دقیقاً معادل حلال و حرام شرعی قرار می‌گیرد.

برای این نوع رویکرد صوفیان می‌توان به آرا و اقوال زیر اشاره کرد:

از نظر اویس قرنی(م.۳۷) استواری مؤمن بر حق و حقیقت، برای وی هیچ دوستی باقی نمی‌گذارد و هنگامی که شخص، مردمان را راهنمایی به کار نیک می‌کند و از بدی باز می‌دارد، اتهامات بزرگ بر وی وارد می‌سازند و عزت وی را از بین می‌برند (شعرانی، ۱۴۲۲: ۲۴۰).

حسن بصری (م. ۱۱۰) ترک امر به معروف و نهی از منکر را در هیچ حال جایز نمی‌داند. وقتی به او می‌گویند عده‌ای دعوت کردن خلق را پیش از اصلاحِ خود روا نمی‌دانند، در پاسخ می‌گوید شیطان در آرزوی هیچ نیست مگر در آنکه این کلمه را در دل ما آراسته سازد تا درِ امر به معروف و نهی از منکر بسته شود (عطار، ۱۳۸۴: ۹۴).

مالک بن دینار (م. ۱۳۱) نیز توصیهٔ خاصی به امر به معروف و نهی از منکر داشته است و در حکایتی که از او نقل است یکی از علمای قوم بنی‌اسرائیل به‌واسطهٔ نهی از منکر نکردنِ فرزندش به عقوبت الهی دچار می‌شود. یا در حکایتی دیگر از او، عذاب الهی بر دِهی فرود می‌آید که اهالی آن به معصیت خدا مشغولند درحالی‌که در آن ده، عابدی پارسا نیز زندگی می‌کند. علت دامنگیر شدن عذاب الهی بر عابد، بی‌تفاوتی او نسبت به معصیت مردم آن ده معرفی می‌شود (شعرانی، ۱۴۲۲: ۲۴۲). در دو بیت شعری نیز که به مالک بن دینار منسوب است وی از اینکه انکارکنندگان منکر، همگی از دنیا رفته‌اند وتنها افرادی مانده‌اند که یکدیگر را پاک جلوه‌گر می‌سازند و هرگونه آسیبی را از یکدیگر دفع می‌سازند ناله و گلایه می‌کند (شعرانی، ۱۴۲۲: ۲۴۳).

سفیان ثوری (م. ۱۶۱) ترک امر به معروف و نهی از منکر را سبب زایل شدن رعب و هیبت مؤمن می‌داند. ازبین‌رفتن رعب و هیبت مؤمنان نیز سبب جسارت و شهامت گناهکاران می‌شود (شعرانی، ۱۴۲۲: ۲۴۲). سفیان ثوری مداهنه و تملق را آفت امر به معروف و نهی از منکر می‌شمرد و محبوبیت شخص در میان اطرافیانش را نشانه‌ای بر مداهنه‌گر بودن شخص می‌داند (شعرانی، ۱۴۲۲:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

۲۴۲). او حتی امر به معروف و نهی از منکر، درجایی‌که بی‌حاصل است را جایز و روا می‌داند (شعرانی، ۱۴۲۲: ۲۴۳).

یحیی بن معاذ رازی (م. ۲۵۸)، حادث شدن بدعت در اسلام را از مصائب مؤمن در دنیا معرفی می‌کند (شعرانی، ۱۴۲۲: ۲۴۰).

ابوطالب مکّی (م. ۳۸۰) در کتاب *قوت‌القلوب*، امر به معروف و نهی از منکر را در کنار قرائت قرآن، عمارت مساجد، و ذکر خدا جزء پنج امر مهمی می‌داند که صحابه و تابعین، خود را بدان مشغول می‌داشته‌اند (مکّی، ۱۳۵۱، ج۱: ۲۳۹). ابوطالب مکی «شریعت» را بر ده خصلت استوار می‌داند که در مجموع، اوصاف «ایمان» را تشکیل می‌دهند. او امر به معروف و نهی از منکر را در کنار زکات، روزه و حج و جهاد از جمله اوصاف ایمان نام می‌برد. وی امر به معروف را با وصف «حجت» [برای ترک‌کنندگان معروف] و نهی از منکر را با وصف «وقایه» [پیشگیری‌کننده از امور منکر] معرفی می‌کند (مکّی، ۱۳۵۱، ج۲: ۲۳۵).

ابونُعیم اصفهانی (م. ۴۳۰) در کتاب *حلیة‌الاولیاء* از قول سهل تستری، یکی از وظایف «امام» یا پیشوای دینی که ازسوی خداوند بدان مقام می‌رسد را اقامه امر به معروف و نهی از منکر برمی‌شمرد. برای رسیدن به چنین مقامی رعایت شش اصل، شرط است: تمسک به کتاب خدا، اقتدا به سنت پیامبر، خوردن مال حلال، اجتناب از آزار غیر، دوری از گناهان و توبه و ادای حقوق (اصفهانی، ۱۳۸۷، ج۱۰: ۱۹۰).

ابوالنجیب سهروردی (م. ۵۶۳) نیز التفات خاصی به مسئلهٔ رابطه با حاکمان جور نشان داده است. او دوری از حاکم جائر را واجب می‌داند مگر به وقت لزوم یا برای ملامت کردن وی. کسی که با این‌چنین حاکمان دیدار می‌کند باید بسته به توانائی‌اش، آنان را نصیحت یا سرزنش کند (سریه، ۱۳۸۱: ۸۷).

ابن‌عربی (م. ۶۳۸) نیز در بخشی از کتاب *الفتوحات المکیه*، امر به معروف و نهی از منکر را در کنار نماز و روزه و حج از جمله شعب ایمان معرفی می‌کند (ابن‌عربی، بی‌تا، ج۴: ۴۷۹) و یا در جایی دیگر بدبخت‌ترین انسان‌ها در روز قیامت را کسی می‌داند که امر به معروف کند ولی خود، عامل نباشد و یا نهی از منکر کند ولی خود، به منکرات گرفتار باشد (ابن‌عربی، بی‌تا، ج۴: ۴۹۲).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

ابن‌عربی در بخشی دیگر از همان کتاب، به توصیف قیامت و اوضاع محشر می‌پردازد و در آنجا پانزده «موقف» را ذکر می‌کند که هر موقف، هزار سال به طول می‌انجامد. در این مواقف، پرسش‌های گوناگونی از انسان می‌شود که در صورتی که شخص، تکالیف مربوط به سؤال را به‌درستی انجام داده باشد می‌تواند وارد موقف بعدی شود. در موقف سوم از این مواقف، دربارهٔ امر به معروف پرسیده می‌شود. اگر شخص، آمر به معروف باشد می‌تواند وارد موقف چهارم شود. در موقف چهارم از نهی از منکر پرسیده خواهد شد و در صورتی که شخص، ناهی از منکر باشد می‌تواند وارد موقف پنجم شود (ابن‌عربی، بی‌تا، ج ۱ :۳۱۰).

ابن‌عربی یکی از شرایط امر به معروف را «علم» می‌داند. به‌عبارتی، وی امر به معروف را دعوت به چیزی می‌داند که نزد آمر، معلوم و شناخته‌شده باشد و یا نهی از منکر، نهی از چیزی است که منکر بودن آن نزد ناهی، معلوم باشد. منکر انجام عملی است که شخص به ترک آن امر شده است و یا ترکِ عملی که به انجام آن امر شده است.پس آمر و ناهی باید بداند که آنچه شخص ترک کرده واقعاً مأمور به آن بوده و یا آنچه انجام داده واقعاً از آن نهی شده است (ابن‌عربی، ج۳: ۳۵۸).

شیخ نجم‌الدین رازی (م.۶۵۴) علمایی را که به مداهنهٔ امیران و خواجگان مشغولند و به طمع فاسد، ترک امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند سرزنش می‌کند و چنین علمایی را در آخرت، اولین آتش‌افروز دوزخ می‌داند (رازی، ۱۳۷۳: ۲۷۴-۲۷۹).

مولانا جلال‌الدین رومی (م. ۶۷۲)، در بیتی امر به معروف و نهی از منکر را در کنار نماز جمعه و نماز جماعت از سنت‌هایی می‌داند که حتماً باید به‌پا داشته شوند:

جمعه شرطست و جماعت در نماز　　امر معروف و زمنکر احتراز

(مولوی، دفتر ششم،بیت ۴۸۳).

در نظر عزیزالدین نسفی (م. حدود ۷۰۰) هیچ طاعتی در نزد انسان کامل، بهتر از اصلاح عالَم و انتشار راستی در میان خلق، برداشتن عادات و رسوم بد از میان خلق و وضع قاعده و قانون نیک در میان مردم نیست (نسفی، ۱۳۷۷: ۳- ۸).

علاءالدوله سمنانی (م. ۷۳۸)، فروگذاری امر به معروف و نهی از منکر را درهیچ‌حال جایز نمی‌داند و توصیه می‌کند که اگر به دست بتوانی، امر به معروف کن وگرنه به زبان، و اگر نشد به دلْ منکر شو و اگر از این مرتبه فرو آیی، دیگر مسلمان نخواهی بود و «مباحیِ» صِرف خواهی شد؛

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

زیرا خیریت این امت به امر به معروف و نهی از منکر است. او امر به معروف را مرتبه‌ای از مراتب نبوت می‌داند که حق‌تعالی از راه لطف و عنایت، به امت حبیب خود کرامت فرموده و از امم دیگر، ممتاز گردانیده، چرا که بر امت‌های پیشین واجب نبوده است و تنها نبی، مکلف به آن بود ولی در امت محمد(ص)، تک‌تک افراد به قیام بدان مکلف شده‌اند.(۱)

سید حیدر آملی (م. ۷۸۷) در کتاب *المقدمات من نص النصوص*، یکی از دلایل وجود امام (در مفهوم شیعی) را پیاده کردن اصل امر به معروف و نهی از منکر می‌داند. حکمت الهی اقتضا می‌کند که هنگام وقوع شر و فساد و ارتکاب معاصی در بین خلق، فردی باشد که به معروف امر کند و از منکر باز دارد. کسی که از غوامض شرعی که مردم از آن بی‌اطلاعند باخبر است و مَنفذی برای احکام الهی است. بدین‌ترتیب او امت را به صلاحْ نزدیک و از فساد دور می‌سازد و از وقوع فتنه‌ها و فساد، ایمن می‌سازد. این لطف را «امامت» گویند که ناشی از لطف الهی است (آملی، ۱۳۵۲: ۲۷۲).

سید حیدر آملی در کتاب *جامع‌الاسرار* نیز در بیان کیفیت تحصیل علوم رسمی و علوم حقیقی، به ذکر معارف حقیقی که سالک باید در پی کسب آن‌ها باشد می‌پردازد. «شناخت امر به معروف و نهی از منکر» از جملهٔ آن معارف است (آملی، ۱۳۴۷: ۵۲۹).

از نظر شعرانی (م. ۹۳۷) از اخلاق سلف صالح، این است که مردمان را تلقین به نیکی می‌کردند و از بدی باز می‌داشتند، اگرچه خود بر آن عمل نکرده باشند. شعرانی بسیاری از سالکانی که به دست شیخی صادق تربیت نیافته‌اند را عاری از این اخلاق می‌داند. در نظر اینان، امر به معروف را کسی می‌تواند انجام دهد که خود، تائب از تمامی گناهان باشد و نه ما که غرق در گناهان هستیم. از نظر شعرانی این قول برخلاف نظر علمای عامل است (شعرانی، ۱۴۲۲: ۲۳۹). وی افسوس می‌خورد که امروزه، بیشتر مردم با سکوت بر افعال، اقوال، بدی‌ها و نابکاری‌های خویش، شریعت مطهره را بی یار و یاور رها نموده‌اند (شعرانی، ۱۴۲۲: ۲۴۳).

فقها پند و نصیحت یا موعظه را یکی از شیوه‌های امر به معروف و نهی از منکر دانسته‌اند که به آن «شیوهٔ گفتاری یا زبانی» اطلاق می‌شود و آن را جزء مراتب امر به معروف ذکر کرده‌اند. اقوال گوناگونی از صوفیه دربارهٔ این مرتبه از امر به معروف وجود دارد، مانند: اویس قرنی در جایی توصیه به پند و اندرز خویشان و اقوام و سایر مردم می‌کند و کوتاهی در این امر را جایز نمی‌داند او نصیحت خلق را مایهٔ بزرگی و سَروری انسان می‌داند (عطار، ۱۳۸۴: ۲۴ و ۲۶). بشر حافی (م. ۲۲۷) نیز

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

وقتی پیامبر را در خواب می‌بیند و پیامبر یکی از صفات محمودهٔ بشر حافی که سبب رفعت و علو مقام معنوی او در میان اقرانش بوده، خصلت نصیحت کردنِ او معرفی می‌کند (عطار، ۱۳۸۴: ۱۳۵). ذوالنون مصری (م. ۲۳۶) صحبت با خلق را جز به «مناصحت» جایز نمی‌داند (عطار، ۱۳۸۴: ۱۹۹). جنید بغدادی (م. ۲۹۸) یکی از نشانه‌های حسن خُلق را نصیحت مردمان می‌داند (عطار، ۱۳۸۴: ۴۴۱). او در جای دیگر یکی از ارکان تصوف را نصیحت امت می‌داند (عطار، ۱۳۸۴: ۴۴۲). یوسف بن الحسین (م. ۳۰۴) نصیحت کردن مردم را یکی از نشانه‌های دوستی خدا می‌داند؛ به‌طوری‌که کثرت نصیحت مردم را نشان کثرت حب به خدا می‌داند (عطار، ۱۳۸۴: ۳۸۶). ابواسحاق شهریار کازرونی (م.۴۲۶)، نصیحت اصحاب را نوعی امر به معروف و نهی از منکر شناخته و بدان توصیه می‌کند (عطار، ۱۳۸۴: ۷۵۱).

به‌عنوان یکی از صوفیانِ دارای مشرب فقهی در مبحث نظری امر به معروف و نهی از منکر باید به محمد غزالی (م. ۵۰۵) اشاره کرد که در کتاب خود *احیاء علوم الدین* به‌شکلی بسیار مفصل بدان می‌پردازد. او که مباحث خود را به چهار بخش عبادات، عادات، مهلکات و منجیات تقسیم کرده است «امر به معروف و نهی از منکر» را در ربع عادات جای داده است. این فصل از *احیاء* از لحاظ وسعت و عمقِ مطالب، به‌واقع ستودنی است (برای تفصیل مطالب بنگرید: غزالی، ۱۴۱۲، ج۲: ۳۳۳-۳۸۵). «روایت غزّالی از نهی از منکر، روایتی استثنایی است و ظاهراً همهٔ این گفتار از آنِ خود اوست» (کوک، ۱۳۸۴: ج۲: ۷۰۱). گفتنی است که غزالی در گفتار خود دربارهٔ امر به معروف افزون‌بر جنبهٔ فقهی، از دیدگاه سیاسی نیز به آن نگریسته، و مسئلهٔ دعوت زمامداران به معروف و نهی ایشان از منکر، و حتی روی آوردن آنان به سلاح در این راستا را به بررسی و نقد گرفته است.

بخشی مفصل از کتاب *کیمیای سعادت* غزالی نیز- هرچند از *احیاء* مختصرتر است- به موضوع امر به معروف اختصاص دارد. در این کتاب بابی با نام «ارکان مسلمانی» وجود دارد که دو رکن را شامل می‌شود. رکن اول، «عبادات» و رکن دوم، «معاملات» و هر یک از این ارکان، خود ده اصل را در بر می‌گیرند. «امر به معروف و نهی از منکر» اصل نهم از رکن معاملات را تشکیل می‌دهد (رک: غزالی، ۱۳۷۵: ۴۵۹- ۵۲۴).

غزالی در طرح مباحث فقهیِ مربوط به امر به معروف بسیار سختگیر است و حتی در برخی نظرات ازلحاظ سختگیری، از حدود فقهی نیز فراتر رفته و این قضیه درآنجاکه به ذکر منکرات

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

رایج در عصر خود می‌پردازد بسیار ملموس است؛ به‌طوری‌که وی در این مبحث، برخی از اموری که ازلحاظ شرعی مکروه هستند در کنار محرّمات، به‌عنوان امور «منکر» ذکر می‌کند. به‌عبارتی، هنگام مطالعهٔ برخی آرای او، به‌زحمت می‌توان نویسندهٔ آن‌ها را یک فقیه جزم‌اندیشِ متعصب ندانست. باب «الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر» وی در کنار باب «الحلال و الحرام»، جزء فقهی‌ترین ابواب *احیاء* محسوب می‌شود (سروش، ۱۳۷۷، ج۷: مدخل *احیاء علوم الدین*).

ب) رویکرد اخلاقی

در نگاه اخلاقی به امر به معروف با مبحثی تحت عنوان «آسیب‌شناسی امر به معروف و نهی از منکر» مواجه می‌شویم. در این نوع رویکرد، گوینده وارد کنکاش‌های روان‌شناختی و اخلاقی می‌شود و سعی بر آن دارد بر لایه‌های درونی‌تر این مبحث نفوذ کند. او دیگر به‌خوبی به اهمیت امر به معروف و نهی از منکر واقف است و بر آن است پا را چند قدمی فراتر نهد و به لایهٔ دومی نفوذ کند که بیش از هر چیز با مباحث اخلاقی درهم تنیده شده است. در این نوع رویکرد، نه‌تنها با اقوالی مبنی‌بر اهمیت امر به معروف مواجه نمی‌شویم بلکه با اقوالی روبه‌رو هستیم که آمران به معروف و ناهیان از منکر را مورد هجمهٔ انتقادی قرار می‌دهد و آن‌ها را دعوت می‌کند که با تعمق بیشتری بر این اصل بنگرند. اینکه سطحی‌نگری در امر به معروف می‌تواند خودِ آن را تبدیل به عملی منکَر و غیراخلاقی و حتی خلاف شرع سازد مدار تمامی مباحث مطروح در این رویکرد است.

به‌عبارتی، در این دسته اقوالی وجود دارد که هرچند در بادی امر به نظر می‌رسد که گویندهٔ آن، میانه‌ای با امر به معروف ندارد، ولی با کمی دقت مشخص می‌شود که گوینده از سر بی‌اعتنایی یا انکار، به ترک موعظه یا امر به معروف روی نیاورده است بلکه عقاید آن‌ها برخاسته از نوعِ تفکر اخلاقیِ خاص آن‌هاست. درواقع، آن‌ها در این اقوال سکوت را درجایی‌که پای هوای نفس در میان باشد بر امر به معروف ترجیح می‌دهند. به‌عبارت‌دیگر، بیم این دسته از صوفیان گرفتار نیامدن سالک به منکری بزرگ‌تر در نفس آدمی بوده است نه‌آنکه از حدود الهی غافل باشند. در این نوع نگاه، «معروف» و «منکر» را می‌توان معادل «خوب» و «بد» اخلاقی در نظر گرفت.

دربارهٔ این رویکرد می‌توان به عین‌القضات همدانی (م. ۵۲۵) اشاره کرد. او از جمله صوفیانی است که نسبت به شرایط آمر به معروف، به‌شدت حساسیت داشته است. از نظر عین‌القضات،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

حسبت خاص انبیا و علماست نه اهل عادت. یعنی کسانی که از مخالفت شهوات و هوا و حظوظ نفس بریده باشند (اهل صبر) و همهٔ امور علی أتم الوجوه بر ایشان مکشوف شده باشد (اهل یقین). اینان با علم به کمال و از سر شفقت بر خلق و بدون انگیزهٔ بشری به ارشاد خلق می‌پردازند. از نظر عین‌القضات، بسیاری از کسانی که می‌پندارند امر به معروف می‌کنند مِن حیث‌التحقیق عاصی هستند. عین‌القضات، امر به معروف و نهی از منکر را مخصوص آن اولیای خدا می‌داند که به‌طورکامل از حظوظ نفسانی، پاک شده‌اند و تنها به قصد تعظیم امر الهی و شفقت بر خلق، با امور ناشایست به مبارزه برمی‌خیزند. او انسان‌های جاهل و ابلهی که از سرِ هوای نفس و برای ارضای روحیهٔ خودبرتربینی یا عُجب خود، اقدام به امر به معروف می‌کنند را در چنان دامی گرفتار می‌بیند که از آن، چیزی جز خسران امرکننده (آمر) و جرأت بیشترِ شخص گناهکار (مأمور) نتیجه‌ای عاید نمی‌آید (عین‌القضات، ۱۹۶۹، ج۲: ۴۸۱ و ۴۸۲).

اقوال متعددی از صوفیان وجود دارد که حاکی از این نحوهٔ نگرش صوفیه است از جمله: داوود طایی را گفتند: «چه گویی که کسی در نزدیک سلطان شود و حسبت کند؟» گفت: «بترسم که به تازیانه بزنندش.» گفتند: «قوّت آن دارد.» گفت: «ترسم که بکشندش.» گفتند: «قوّت آن دارد.» گفت: «ترسم از آن علت که عظیم‌ترین و پوشیده‌ترین است و آن عُجب است.» (غزالی، ۱۳۷۵، ج۱: ۵۱۴). در اینجا داوود طائی، عُجب را بزرگ‌ترین آفتِ حسبت بر سلطان می‌داند و یا در جایی دیگر ابوسلیمان دارانی (م. ۲۱۵) دقیقاً همان نگرش داوود طائی را تقریر می‌کند:

بر فلان خلیفه انکار خواستم کرد و دانستم که بکشند و از آن نترسیدم؛ و لیکن مردمان بسیار بودند. ترسیدم که خلق مرا ببینند در آن صدق و صلابت، و آن نظر خلق در دل من شیرین شود، آن‌گاه بی‌اخلاص کشته شوم (غزالی، ۱۳۷۵، ج۱: ۵۱۴).

عبدالله مبارک (م. ۱۸۱) نیز در وقت امر به معروف، خود را ظالم خطاب می‌کند: «ما أمِرْتُ بِمَعروفٍ ولا نَهیْتُ عَنْ مُنْکَرٍ اِلّا وَجَدْتُ نَفْسی ظالِماً» (اوزجندی، ۱۳۸۱: فصل چهل‌ودوم). ابومنصور اوزجندی نقل‌کنندهٔ سخن او، در توضیح کلام عبدالله مبارک می‌گوید: «اگر هیچ ستمکاری نبود مگر همان که بدان وقتْ خود را نیکوکردار بیند و آن کس را بدکردار، این بسیار باشد» (اوزجندی، ۱۳۸۱: فصل چهل‌ودوم).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

دربارهٔ این نحوهٔ نگرش اخلاقی صوفیه نسبت به امر به معروف، مایکل کوک نویسنده کتاب *امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی* نیز به همین نکته تأکید دارد و این نگرش را فقط منحصر به صوفیان می‌داند و در میان فرقه‌های دیگر و مذاهب اسلامی، رد پایی از این نوع نگاه مشاهده نمی‌کند:

> *صوفیان خود در دو مورد چیزی برای گفتن دربارهٔ نهی از منکر دارند، هرچند این اشتراک مساعی در حد بیان نظری صوفیانه دربارهٔ نهی از منکر به‌طورکلی نیست. اولی مسئله روان‌شناسی زاهدانه است. نهی از منکر می‌تواند نوعی ایثارگری بزرگ باشد و در عین حال می‌تواند تبدیل به نوعی خودپرستی شود* (کوک، ۱۳۸۴، ج۲: ۷۲۴).

به‌عبارت‌دیگر، آنان با توجه به نفس امر به معروف و نهی از منکر به‌مانند امری الهی و عقلایی، جوانب و شرایط و لوازم عمل به آن مانند پرهیز از عُجب، شفقت بر خلق و مقام آمر و ناهی را نیز می‌سنجیدند و این نکته‌سنجی از حُسن نظر و دقت بَصَرشان بوده است.

نگاه اکثریت صوفیان به امر به معروف چنین نگاهی بوده است و همین یکی از عواملی بوده که آن‌ها را در نزد متشرعه که با دیدی صرفاً فقهی به این اصل می‌نگریسته‌اند «تارک امر به معروف» جلوه‌گر ساخته است.

یکی از کتب کهن صوفیه نیز که به‌صورت مجزا به مبحث امر به معروف می‌پردازد حاشیهٔ کتاب *قوت‌القلوب* است که به *سراج‌القلوب* معروف است و مصنّف آن شیخ ابوعلی زین‌الدین علی معیری است. در این حاشیه فصلی با نام «فصل فی الشفقة علی الخلق و الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر» آمده است و نویسنده با اختصار دیدگاه‌های خود را دراین‌باره بیان می‌کند. آوردن مبحث امر به معروف در کنار مبحث شفقت بر مردم، حکایت از دیدگاه مشفقانه و دلسوزانهٔ نویسنده در شیوهٔ اِعمال این اصل شرعی دارد (معیری، ۱۳۷۴: ۱۳۵-۱۳۸).

ابوحامد غزالی نیز هرچند در مباحث خود بیشتر به فتاوای فقهی متمایل است، اما در تمامی مباحث خود چنین روندی را طی نمی‌کند و در بعضی نظرات، بسیار منعطف می‌شود و به‌سوی مباحث اخلاقی متمایل می‌شود به‌طوری‌که گاهی، چهرهٔ دلسوز یک «عالم اخلاقی» یا چهرهٔ باطن‌گرای یک «صوفی» در کلام او به وضوح نمایان می‌شود. در ذیل برخی از آرای اخلاقی او که در کنار مباحث فقهی او مطرح شده است نقل می‌گردد:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

۱. غزالی مبحث امر به معروف خود را به‌طور غیرمنتظره‌ای نه در ربع «عبادات» بلکه در ربع «عادات» مطرح ساخته است. این موضوع حکایت از آن دارد که او امر به معروف را همچون امری مربوط به آداب و قواعد حیات عادی انسان و معاملات ظاهری قلمداد می‌کند نه امری مانند نماز و روزه که جزء عبادات هستند. آوردن این مبحث در کنار مبحث «آداب و اخلاق نبوت» نیز حکایت از نگرش اخلاقی نه عبادی غزالی نسبت به امر به معروف است.

۲. غزالی توقف در سرای ظالمان و جایی که منکر وجود داشته باشد و انسان، توان جلوگیری از آن را ندارد بدون ضرورت جایز نمی‌داند.او عزلت و گوشه‌گیری بسیاری از سلف را ناشی از رعایت این اصل اخلاقی می‌داند (غزالی، ۱۳۷۵، ج۱: ۵۰۰ و ۵۰۱).

۳. غزالی حسبت را اگر به شکل نصیحت و موعظه باشد به‌شرطی جایز می‌داند که آمر یا ناهی، خود عامل به نصحیت باشد؛ در غیر آن صورت، چنین وعظی جز خنده و استهزای طرف مقابل، هیچ فایده و اثری ندارد. غزالی حسبت توسط فاسق را جایز نمی‌داند و چنین حسبتی را مایهٔ باطل شدن رونق وعظ و حشمت شرع در چشم مردمان می‌داند. وعظ دانشمندانی که فسق‌شان ظاهر است باعث زیان و تباهی خلق است (غزالی، ۱۳۷۵، ج۱ :۵۰۲ و ۵۰۳).

۴. غزالی حسبت پدر توسط فرزند را فقط محدود به پند و نصیحت و تلطّف می‌داند و فراتر رفتن از آن را جایز نمی‌داند. او از قول حسن بصری نقل می‌کند که فرزند می‌تواند پدر را نصیحت کند. اما اگر پدر خشمگین شد فرزند نباید ادامه دهد و باید سکوت کند و سخن درشت گفتن به پدر هرچند گناهکار باشد جایز نیست. اگر پدرْ کافر باشد کشتن او توسط فرزند جایز نیست و جاری ساختن حدود شرعی بر پدر نیز جایز نیست هرچند فرزند جلاد باشد (غزالی، ۱۳۷۵، ج۱: ۵۰۵).

۵. غزالی قاعدهٔ اخلاقی تجسس را به‌گونه‌ای وارد اصل حسبت می‌کند و از آن طریق، دایرهٔ اختیارات محتسب را محدود می‌سازد. یکی از شرایط حسبت، آن است که معصیتْ بدون تجسس ظاهر باشد. ورود به خانهٔ دیگران بدون اجازهٔ صاحب‌خانه جایز نیست هرچند فرد، قصد حسبت داشته باشد. نغوشه کردن[۲] از در و بام به قصد کشف گناه و معصیت جایز نیست. هرچه را خدا بپوشاند باید پوشیده نگه داشت. اگر فاسقی چیزی در زیر دامن داشته باشد و محتمل باشد که خمر است جایز نیست که از او بخواهیم آنچه را پنهان کرده است بنماید و ازآنجاکه ممکن است مایع،

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

خمر نباشد باید نادیده انگاشت و تاجایی‌که ممکن است باید حسن‌ظن داشت (غزالی، ۱۳۷۵، ج۱ : ۵۰۶ و ۵۰۷).

۶. غزالی انجام بسیاری از گناهان را ناشی از جهل فاعل آن می‌داند که می‌بایست به این‌گونه افراد آموزش داد. او توصیه می‌کند که چنین افرادی را باید با مهربانی و ملاطفت، از معروف یا منکر مطلع ساخت تا سبب رنجش آن‌ها نشود؛ زیرا رنجانیدن مسلمان، بی‌ضرورت جایز نیست. در هنگام یاد دادن نیز نباید وی را به جهل و نادانی متصف کرد و عیب او را پیش چشمش آورد. بهترین روش آن است که با جملاتی محبت‌آمیز، او را معذور داشته و مانع از رنجش خاطر وی شویم (غزالی، ۱۳۷۵، ج۱ : ۵۱۳).

۷. غزالی وعظ و نصیحت مردم را محل لغزش فراوان می‌داند و برحذر می‌دارد که مبادا موعظه، خود تبدیل به جاه‌طلبی و پیروی هوای نفس شود. در نصیحت کردن دو آفت برای نفس وجود دارد: یکی اظهار عزّ علم و ورع خویش، و دیگری اظهار عزّ تحکّم و علوّ و رفعت بر طرف مقابل. منشأ این دو آفت، حبّ جاه است که در طبع آدمی وجود دارد. در بیشتر مواقع، انسان می‌پندارد که در حال وعظ است و طاعت شرع را بجا می‌آورد ولی درحقیقت، طاعتِ شهوت جاه را بجا می‌آورد و چه‌بسا این معصیت‌های اخلاقی از آنچه طرف مقابل می‌کند بدتر باشد (غزالی، ۱۳۷۵، ج۱: ۵۱۴).

۸. غزالی در لابه‌لای مسائل فقهی مربوط به احتساب، بحثی را دربارهٔ «آداب محتسب» دارد که یک مبحث کاملاً اخلاقی محسوب می‌شود. از شروط محتسب آن است که واجد سه خصلت باشد: علم و ورع و حُسن خلق. اگر محتسب عالم نباشد توانایی تمیز منکر و معروف را نخواهد داشت. اگر ورع نداشته باشد ممکن است عملی را از روی غرض انجام دهد. اگر حسن خُلق نداشته باشد ممکن است وقتی او را می‌رنجانند خشمگین شود و خدا را فراموش کند و حدود شرعی را نادیده گیرد و از روی هوای نفس نه رضای حق، به عملی مبادرت ورزد. محتسب باید صبور باشد و رنج و دشواری‌های ناشی از حسبت را تحمل کند. محتسب باید اندک‌علایق و کوتاه‌طمع باشد. کسی که می‌خواهد مردم، او را دوست داشته باشند و بر وی ثنا گویند و از وی خشنود باشند توانایی حسبت نخواهد داشت. محتسب باید نسبت به عاصی، دلسوز باشد و به چشم شفقت به او بنگرد و هنگام امر و نهی، دیگران را همچون فرزند خود ببیند و از راه رِفق وارد شود (غزالی، ۱۳۷۵، ج۱: ۵۱۷ و ۵۱۸).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

۹. غزالی در مبحثی تحت عنوان «در منکرات که غالب است در عادت» به ذکر منکرات رایج در «شاهراه‌ها» می‌پردازد. در این بخش، مسائل اخلاقی بسیار دقیقی در رابطه با «حق‌الناس» به چشم می‌خورد که بیش از هرچیز با اصطلاح «حقوق شهروندیِ» امروزی قابل تطبیق است. غزالی در این بخش، به منکرات زیر اشاره می‌کند:

- گذاشتن ستون یا ساختن دکان یا کاشتن درخت بر سر راه به‌طوری که راه، تنگ شود؛
- سایبان خانه را امتداد دادن به‌طوری‌که خطری برای عابران ایجاد کند؛
- بار حجیم را در مسیرهای تنگ، روان ساختن به‌ویژه اگر بار، خار و خاشاک باشد و لباس را پاره کند؛
- بار زیاده از حد بر ستور گذاشتن؛
- کشتن گوسفند بر سر راه اگر سبب آلودگی لباس عابران شود؛
- پوست خربزه بر راه افکندن یا آب در مسیر رفت‌وآمد روان ساختن؛ حتی اگر برف یا آب از بام خانهٔ کسی در معابر عمومی روان شود، بر صاحب‌خانه واجب است که راه را پاک کند؛
- گذاشتن سگ بر در خانه اگر مایهٔ ترس مردم یا مانع رفت‌وآمد شود. اگر ترس از نجاست آن باشد نمی‌توان بر او اعتراض کرد چرا که می‌توان از نجاست احتراز کرد (غزالی، ۱۳۷۵، ج۱: ۵۲۲ و ۵۲۳).[۳]

در تمام کتاب *احیاءالعلوم* و نیز *کیمیای سعادت*، به اخلاق و علل و اسباب نفسانی آن توجه خاص شده است و می‌توان آن‌ها را دو کتاب اخلاق و تربیت دانست. همان‌طورکه ملاحظه شد این قضیه در مبحث امر به معروف او نیز تجلی یافته است بدین معنا که وی بسیاری از مباحث اخلاقی را در ضمن شرح مباحث فقهی داخل کرده است. بنابراین می‌توان وجه‌تمایز نظرگاه غزالی با نظرگاه فقها و متکلمین در باب امر به معروف را پرداختن او به اخلاقیات و توجه به معنی و روح این اصل شرعی دانست.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

«مایکل کوک» نیز هرچند به‌صراحت به این خصیصهٔ غزالی نپرداخته است، اما در بخشی از کتابش که دربارهٔ مورد دستاورد غزالی در مورد امر به معروف صحبت می‌کند به‌نوعی به این قضیه اشاره می‌کند:

> *صراحت غزالی که به وسیلهٔ آن، بینش‌های روان‌شناختی را در قالب مسائل عقیدتی می‌آورد، مانند بیان ذهنیت انتظار، روان‌شناسی جهل، و جاذبهٔ هوای نفس نیز شایان توجه است. چنین بینش‌هایی الزاماً تازه نیست، اما در این نوع نوشته‌ها تازگی دارد* (کوک، ۱۳۸۴، ج ۲ :۷۰۶).

غزالی بر نظرات اتباع خود در مسئلهٔ امر به معروف تأثیر بسزایی داشته است. در این میان، بیش از هرکس ملّا محسن فیض کاشانی (م. ۱۰۹۱) را می‌توان متأثر از وی قلمداد کرد. فیض کاشانی از جمله علمایی است که با وجود اشتغال به فقه و حکمت، به عرفان و تصوف نیز علاقه نشان می‌داد. وی کتاب خود *المحجّة البیضاء فی احیاء الاحیاء* را در تهذیب کتاب *احیاءالعلوم* غزالی با مذاق شیعه به نگارش درآورده است (زرین‌کوب، ۱۳۸۵ب: ۲۵۴ و ۲۵۶). او کتاب خود را با همان اسلوب کتاب *احیاء*، به چهار ربع تقسیم کرده است و در ربع عادات، به مبحث امر به معروف و نهی از منکر می‌پردازد. فیض کاشانی این مبحث را با همان ابواب *احیاء* دنبال می‌کند. نظرات فیض در باب امر به معروف کاملاً مشابه نظرات غزالی است و آوردن مباحث اخلاقی در ضمن مباحث فقهی، متأثر از توجه و علاقهٔ فیض به احیای طریقهٔ علم و عرفان غزالی است. او صرفاً در این باب با حذف بعضی مطالبِ *احیاء*، پاره‌ای احادیث و اخبار مأخوذ از طریق شیعه را در تأیید سایر مطالب به متن افزوده است (بنگرید: فیض کاشانی، ۱۳۳۹، ج۲: ۲۹۸-۳۱۰).

از دیگر افرادی که با نگرشی اخلاقی به مبحث امر به معروف روی آورده می‌توان به ملا احمد نراقی (م. ۱۲۴۴) اشاره کرد. ملا احمد نراقی که یک فقیه بزرگ عصر و صاحب تألیفات متعدد در فقه و اصول بود در آثارش تمایل به مشرب صوفیه و عرفا کاملاً مشهود است. کتاب *معراج السعادة* وی احیای *کیمیای سعادت* و تاحدی موافق با مشرب فیض و غزالی است (زرین‌کوب، ۱۳۸۵ب: ۳۱۴).

به‌خوبی می‌توان اثر کتاب *کیمیای سعادت* غزالی را در مباحث و آرای ملا احمد در *معراج‌السعادة* در موضوع امر به معروف مشاهده کرد. آوردن این مبحث در کنار دیگر مباحث

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

اخلاقی و پرداختن به آن به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی، حکایت از بینش اخلاقی- عرفانی ملا احمد نراقی دارد که در تمام کتاب او تجلی یافته است (بنگرید: نراقی، ۱۳۸۶: ۵۲۴-۵۳۵).

ج) رویکرد عرفانی

در نگاه عرفانی به امر به معروف و نهی از منکر، تعاریف «معروف» و «منکر» متحول می‌شود. در اینجا دیگر معروف و منکر نه‌تنها معادل حلال و حرام شرعی نیست بلکه معادل خوب و بد اخلاقی هم قرار نمی‌گیرد. در اینجا معروف و منکر براساس رابطهٔ خلق با حق (وجه یلی‌الحقی) تعریف می‌شود و به‌نوعی بر بینش توحیدی یا وحدت وجودیِ گوینده دلالت دارد. در نزد عارفی که همه‌چیز را «حق» می‌داند یا می‌بیند دیگر چیزی به نام «معروف» یا «منکر» وجود مستقل ندارد و این اصطلاحات مربوط به دنیای کثرات است نه عالَم وحدت. گوینده در این رویکرد سعی بر آن دارد به اعماق و بواطن دسترس‌ناپذیر این اصل نفوذ کند و این همان لایهٔ سومی است که با اصل «وحدت وجود» پیوندی تنگاتنگ دارد. عارفی که به این مرحله رسیده است می‌تواند با جسارتی تمام، خودِ اصل امر به معروف و نهی از منکر را به چالش بکشد.

بایزید بسطامی (م. ۲۶۲) شاید تنها صوفی باشد که با دیدگاه عرفانی خود به‌شکلی کاملاً مستقیم، امر به معروف را به چالش می‌کشد. او در جایی با صراحت، نظر خود را دربارهٔ امر به معروف بیان می‌کندکه در ولایتی باشید که در وی امر معروف و نهی از منکر نباشد که هر دو در ولایت خلق است. در حضرتِ وحدت نه امر معروف است و نه نهی منکر باشد (عطار، ۱۳۸۴: ۲۰۲).

نویسندهٔ *شرح اصطلاحات تصوف* از این جملهٔ بایزید این‌گونه استنباط کرده است که: «امر به معروف و نهی از منکر از مراتب مبتدیان و متوسطان است و کاملان و منتهیان از آن فارغ‌اند» (گوهرین، ۱۳۶۷، ج۱: ۶۱).

گوهرین، مولانا (م. ۶۷۲) را در این قضیه با بایزید هم‌مسلک می‌داند. در نظر او با اینکه مولانا و پدرش سلطان‌العلما بهاءولد، در منابر و مواعظ خود همیشه خلق را به معارف آشنا و از منهیات نهی می‌نمودند و آثارش هم سراسر آمیخته با این امر واجب است، در مقام ولی و ولایت کل، معتقد است که زهد و تقوی از بدایات سلوک است چه زهد در مثل چون دانه کاشتن و غرس نهال است و معرفت چون برداشتن کشت و محصول. عارف کامل چون به این معرفت رسیده است درواقع و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

نفس‌الامر وجودش، حقیقت و جان شرع و تقوی است. او دیگر هم عارف است و هم معروف، کاشف اسرار است و سرائر بر او مکشوف، به مقام وحدت رسیده و از مقدمات وصول به این مرتبه، رسته است (گوهرین، ۱۳۶۷، ج ۱: ۶۲).

صرف‌نظر از این دیدگاه، در بین خود صوفیان نیز اظهارنظرهایی دربارهٔ این رویکرد مبتدیان یا منتهیان نسبت به فریضهٔ امر به معروف شده است. به‌طوری‌که ابوطالب مکی در کتاب *قوت‌القلوب* خلاف این نظر را ابراز می‌کند. او «محبین» و «موقنین» را پایبند به فریضهٔ امر به معروف می‌داند. آن‌ها به زبان و قلب، معاصی را منکِر هستند و از آن‌ها اظهار کراهت می‌کنند. در نظر ابوطالب مکی رسیدن به مقام «یقین» فرایضِ ایمانی را ساقط نمی‌کند و مشاهدهٔ «توحید» شرایع رسول را باطل نمی‌سازد (مکّی، ۱۳۵۱، ج۲: ۷۵).

عین‌القضات همدانی نیز همان‌طور که در مبحث اخلاقی مطرح شد انبیا و کاملان طریقت را پایبند اصل امر به معروف می‌داند. از نظر جنید بغدادی نیز عارف چون وظیفهٔ ارشاد و دستگیری دارد نمی‌تواند در سکر و فنا بماند و باید از غیبت به حضور و از بیخودی به شعور بازگردد (زرین‌کوب، ۱۳۸۵الف: ۱۲۱).

بنابراین، راهی که «گوهرین» برای توجیه قول بایزید یا مولانا پیموده است با سخنان خودِ صوفیان نیز سازگار نیست. درواقع باید گفت صوفیانی نظیر بایزید بسطامی و مولوی، نگاهی صرفاً فقهی به امر به معروف نداشته‌اند و هیچ‌یک از اقوال آن‌ها ناظر به حکمی کلی دربارهٔ امر به معروف و نهی از منکر نیست بلکه اقوال آن‌ها بیشتر برآمده از نوعی نگاه عرفانی نسبت به امر به معروف در ساحتی بیرون از دار کثرت و تکلیف یا مقام و شرایط مکلّف است. به‌عبارت صریح‌تر قول بایزید و مولانا ناظر بر آن است که پرداختن به این فریضه نباید خود، تبدیل به حجابی بین شخص (چه مبتدی و چه منتهی) و حق‌تعالی گردد بلکه باید وسیله‌ای برای رسیدن به «وحدت» باشد. خودبینی و خودپرستی یا مشغولیت به «خلق» یا «نفس» که ممکن است در انجام این فریضه، بر دل عامل به آن مستولی شود عارف را به «عالم کثرت» سوق می‌دهد. درواقع ازآنجاکه «تخلّی» در نزد صوفیان از جملهٔ شروط سلوک است و یکی از وظایف سالک در این مرحله «پرداختن دل از اندیشهٔ خلق» است، برای صوفی‌ای که خود را مؤظف می‌داند که دلش را به‌تمامی از اندیشهٔ خلق خالی کند

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

دیگر جایی برای امر به معروف به شیوه‌های خشونت‌آمیز و قهرآمیز و درپیچیدن با مردم و آن‌ها را منع و زجر کردن نمی‌ماند.

این نوع نگاه عرفانی، در اقوال صوفیان همیشه حالت انکارآمیز به‌خود نمی‌یابد بلکه گاه صرفاً تعریف گوینده را از «معروف» یا «منکر» دگرگون می‌سازد یا آن را در نزد عارف، صرفاً وسیله‌ای برای حصول احوال و حالات عرفانی جلوه‌گر می‌سازد. به‌عنوان مثال، رشیدالدین میبدی در کتاب *کشف الأسرار*، معروف را «خدمت حق» و «روشنایی جمع» و «سبب وصلت»، و منکر را «صحبت نفس» و «مایهٔ بدعت» معرفی می‌کند. او امر به معروف را معادل «فضل» یعنی تجلی صفت «لطف» الهی و نهی از منکر را معادل «عدل» یعنی تجلی صفت «قهر» الهی می‌داند. به‌عبارتی امر به معروف، تارکان را با فضل، مورد لطف و نوازش خود قرار می‌دهد و نهی از منکر، عاصیان را با عدلْ سر جای خود می‌نشاند (میبدی، ۱۳۵۷، ج۲: ۲۵۱). بدین‌ترتیب می‌توان نتیجه گرفت که میبدی مسئلهٔ امر به معروف را از طریق مبحث عرفانیِ «تجلی» معرفی کرده و می‌شناساند.

روزبهان بقلی (م. ۶۰۶) در کتاب *مشرب‌الارواح* یکی از مقامات واصلان را مقام «آمر به معروف» می‌داند. در نظر او هر گاه سالک به مرتبهٔ قرب حق‌تعالی واصل شود، بنابر وظیفهٔ خود به‌عنوان خلیفهٔ خدا در زمین و نیز در بین بندگان، مردم را به زبان نور و لطف به‌سوی حق می‌خواند و آثار و برکاتِ الطاف و نیکی‌های حق را به مردم می‌شناساند و راه‌های انوار حق را به آن‌ها ارائه می‌دهد و آن‌ها را به عبودیت حق ارشاد می‌کند و این همان «امر به معروف» است (بقلی، ۱۹۷۳: ۲۱۷). به عبارتی، روزبهان بقلی معروف را «سنت حق» تعریف می‌کند که باید آن را بر گردن مردم نهاد و ازاین‌لحاظ می‌توان نگرش او نسبت به امر به معروف را نیز نگرشی عرفانی و در ردیف تعریف میبدی از معروف و منکر قرار داد.

حارث محاسبی (م. ۲۴۳) در کتاب خود *رسالةالمسترشدین*، یکی از صفات اهلِ معرفت را التزام خالصانهٔ آن‌ها نسبت به فریضهٔ امر به معروف و نهی از منکر می‌داند. محاسبی نگرش‌های «اخلاقی» و «عرفانی» را دربارهٔ امر به معروف و نهی از منکر با هم تلفیق کرده است. او پیروی از حظوظ نفسانی و مشغولیت به خلق را معادل «منکر» و پیروی از علم و استغنای به خداوند را معادل «معروف» می‌داند (محاسبی، ۱۳۹۴: ۱۰۰ و ۱۰۱).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

ابن‌عربی در کتاب *الفتوحات* اولیای الهی از مردان و زنان را با صفت «آمر به معروف» معرفی می‌کند ولی در نظر وی امر به معروف، همان «امر به خدا» می‌باشد چرا که «معروف» همان الله است و جمیع ملل و نحل و عقول آن را می‌پذیرد. این حدیث پیامبر(ص) که هرکس خود را بشناسد خدا را شناخته است نیز مؤید آن است که معروف، تنها خداست و آمرون به معروف یعنی کسانی که به حقیقتِ خدا فرامی‌خوانند. خداوند نیز فرموده است که من هر کس را دوست بدارم زبان او می‌شوم که با آن تکلم می‌کند و امر نیز از اقسام کلام است پس محبان خدا امرکنندگان به خدا خواهند بود و این بالاترین درجهٔ امر به معروف است که مخصوص اولیای الهی است و درجات دیگر در ذیل آن قرار می‌گیرند (ابن‌عربی، بی‌تا، ج۲: ۳۴). این دیدگاه ابن‌عربی را می‌توان دیدگاهی کاملاً عرفانی از «امر به معروف» دانست.

ابن‌عربی اولیای الهی را با صفت «ناهی از منکر» نیز لقب می‌دهد ولی آن‌ها با فرا خواندن به معروف، ناهی از منکر شمرده می‌شوند. به‌عبارتی، ازآنجاکه در نزد ابن‌عربی غیر از وجود حق، همه‌چیز عدم است، بنابراین «منکر» عدم محض است و نهی از منکر نیز یک مفهوم زبانی (قولی) است نه یک مفهوم عینی. اینکه گفته می‌شود مشرکان، منکر را شریک خدا قرار داده‌اند در توحید عرفانی قابل قبول نیست؛ زیرا چیزی به نام منکر عینی وجود ندارد و درنتیجه برای خداوند در عالمِ عین شریکی وجود ندارد. ولی منکر به‌صورت لفظی و قولی می‌تواند موجود باشد و ازاین‌لحاظ است که اولیای خدا «ناهیان از منکر» خوانده می‌شوند. ولی باید توجه داشت که آن‌ها به‌وسیلهٔ معروف، از منکر نهی می‌کنند (ابن‌عربی، بی‌تا، ج۲: ۳۴). این دیدگاه ابن‌عربی را می‌توان دیدگاهی کاملاً عرفانی از «نهی از منکر» دانست.

ابن‌عربی از جمله صوفیانی است که به امر به معروف به‌عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به احوال و مقامات عرفانی نیز می‌نگرد. او در بخشی از کتاب *فتوحات* که به شرح احوالات عرفانی و طریق کسب آن‌ها می‌پردازد، یکی از احوالات را «مضمضهٔ روحانی» معرفی می‌کند. در این مرحله، سالک برای اینکه از ذکر امور قبیحی نظیر سخن‌چینی، غیبت و بلند کردن صدا به بدگویی دور بماند لازم است به ذکر امور نیکو نظیر تلاوت قرآن و ذکر حق و اصلاح ذات‌البین و نیز امر به معروف و نهی از منکر روی آورد. در نزد او امر به معروف و نهی از منکر، جزء «مضمضه روحانی» محسوب می‌شود (ابن‌عربی، بی‌تا، ج۱: ۳۳۴).

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

ابن‌عربی در جایی دیگر به ذکر انواع «ذوق» می‌پردازد. او بر این عقیده است که اذواق بر حسب اختلاف تجلی، متفاوت هستند. اگر تجلی در صورت باشد «ذوق خیالی» را سبب می‌شود و اگر تجلی در اسمای الهی باشد «ذوق عقلی» را ایجاد می‌کند. ذوق خیالی اثرش در «نفس» است و ذوق عقلی، اثرش در «قلب» است. برای رسیدن به ذوق خیالی باید به انواع ریاضات بدنی نظیر گرسنگی، تشنگی، شب‌زنده‌داری، ذکر زبانی، تلاوت قرآن، جهاد در راه خدا و نیز امر به معروف و نهی از منکر پرداخت. بنابراین امر به معروف و نهی از منکر از منظر ابن‌عربی، جزء مجاهدات بدنی محسوب می‌شود که سبب تهذیب نفس و ظهور «ذوق خیالی» می‌گردد (ابن‌عربی، بی‌تا، ج۲: ۵۴۸).

وجه اشتراک تمامی این اقوال آن است که گوینده از تعاریف رایج مربوط به امر به معروف فاصله می‌گیرد و به آن جنبهٔ ذوقی و معرفتی می‌دهد. ابن‌عربی با این نگاه خود نشان می‌دهد که می‌توان حتی از موضوع به ظاهر خشک و سازش‌ناپذیری چون امر به معروف یا نهی از منکر، مباحثی لطیف و آمیخته با وجد و شور آفرید.

نتیجه

صوفیان نسبت به اصول شرعی از جمله امر به معروف و نهی از منکر توجهی کامل داشته‌اند. آن‌ها در کتب خویش به‌صورت مجمل یا مفصّل و با سه نگاه متفاوتِ فقهی و اخلاقی و عرفانی بدین اصل پرداخته‌اند. غزالی از جمله صوفیانی است که در پرداختن به مباحث نظریِ امر به معروف حتی از بسیاری از فقهای هم‌عصر خود فراتر می‌رود و در بسط و توسعهٔ مفهوم آن دست به ابتکار و خلاقیت می‌زند. مساعی غزالی در پروراندن و تعالی بخشیدنِ مفهوم امر به معروف در عالم اسلام را به‌هیچ‌روی نمی‌توان نادیده انگاشت، ولی ازآنجاکه اکثریت صوفیان با دیدی اخلاقی به امر به معروف می‌نگریسته‌اند این اصل در زندگی آن‌ها برجستگی و نمود فقهی نیافته و همین باعث شده است که در نظر فقها تارک امر به معروف و نهی از منکر جلوه کنند.

توجه صوفیان به دغدغه‌های اخلاقی یا عرفانی در امر به معروف، لزوماً به‌معنای نادیده انگاشتن وجه فقهی و متشرعانهٔ آن نیست. سرّ اختلاف برخی از فقها با سخن برخی از متصوفه که در بحث از آنان یاد شد آن است که با نگرش فقهی، قصد و غایت اصلی، تعیین حُکم برای فعلِ مکلف است و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

چنان‌که دیدیم صوفیان در اینکه امر به معروف و نهی از منکر، امر و توصیهٔ حق است تردیدی نداشته‌اند، بلکه از سر دقت و نکته‌سنجی به متغیرهایی مانند شرایط آمر و ناهی و بستر و موقعیت حکم و اولویت‌سنجی در مقام عمل نظر داشته‌اند؛ اما اگر با نگاه فقاهتیِ صرف، دچار شکل‌گرایی (فرمالیسم) و یا دیدن بخشی از واقعیت (مغالطهٔ کُنه و وجه) شویم، متهم شدن عرفا و متصوفه امری محتمل بوده و امکان داوری‌های حقیقت‌پوش فراهم می‌آید. وگرنه سفر «من الحق الی الخلق» که جزء اسفار اربعهٔ صوفیه محسوب می‌شود خود به‌تنهایی دلیلی کافی است بر این قضیه که در نزد صوفیان «هادی» نمی‌تواند در پایان سیر خویش، نسبت به احوال عامه بی‌اعتنا بماند و درصدد ارشاد و تربیت خلق برنیاید.

پی‌نوشت‌ها

۱. ماهنامهٔ *گنجینه*، «برگزیدهٔ متون کهن»، شمارهٔ ۵۹، خرداد و تیر ۱۳۸۵.

۲. گوش فرا دادن به سخن دو کس که با هم آهسته حرف می‌زنند.

۳. ذکر این نکته بسیار حائز اهمیت است که این احکام و قواعد، ده قرن پیش یعنی زمانی که خبر از قوانین مدوّن امروزی و یا اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر نبوده است بر قلم یک ایرانی مسلمان جاری شده است.

منابع

- آملی، حیدر. (۱۳۴۷ق)، *جامع الأسرار و منبع الأنوار*، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
- --------. (۱۳۵۲)، *المقدمات من نص النصوص*، تهران: انستیتو ایران و فرانسه.
- ابن‌عربی، محیی‌الدین. (بی‌تا)، *الفتوحات المکیة* (۴ جلدی)، بیروت: دار صادر.
- اصفهانی، حافظ ابونعیم. (۱۳۸۷ق)، *حلیة الأولیاء*، بیروت، دارالکتب العربی.
- اوزجندی، ابومنصور. (۱۳۸۱)، *این برگ‌های پیر (مرتع الصالحین)*، تهران: نشر نی.
- بقلی، روزبهان. (۱۹۷۳)، *مشرب الارواح*، ترکیه، کلیة الآداب.
- رازی، نجم‌الدین. (۱۳۷۳)، *مرصاد العباد*، تهران: علمی و فرهنگی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۵الف)، *جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر.
- ----------. (۱۳۸۵ب)، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

- سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۶)، «*احیاء علوم الدین*»، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز* دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- سریه، الیزابت. (۱۳۸۱)، *صوفیان و ضد صوفیان*، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: مرکز.
- شعرانی، عبدالوهاب. (۱۴۲۲)، *تنبیه المغترین*، عبدالکریم العطا.
- عطار، فریدالدین. (۱۳۸۴)، *تذکرة الأولیاء*، نسخه رینولد نیکلسون، تهران: بهزاد.
- عین‌القضات، ابوالمعالی. (۱۹۶۹)، *نامه‌های عین‌القضات همدانی*، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- غزالی، محمد. (۱۳۷۵)، *کیمیای سعادت*، به‌کوشش حسین خدیوجم، تهران: علمی و فرهنگی.
- --------. (۱۴۱۲)، *احیاء علوم الدین*، مصر، دارالکتب العلمیه.
- فیض کاشانی، محسن. (۱۳۳۹)، *المحجة البیضاء فی احیاء الاحیاء*، تهران: خوانساری.
- کوک، مایکل. (۱۳۸۴)، *امر به معروف و نهی از منکر در اندیشه اسلامی*، ترجمه احمد نمایی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- گوهرین، صادق. (۱۳۶۷)، *شرح اصطلاحات تصوف*، تهران، زوار.
- محاسبی، حارث. (۱۳۹۴ق)، *رسالة المسترشدین*، حلب: مکتب المطبوعات الاسلامیة.
- معیری، زین‌الدین علی. (۱۳۱۰)، *سراج القلوب (حاشیه قوت القلوب)*، مصر: مطبعة الیمینیة.
- مکّی، ابوطالب. (۱۳۵۱ قمری)، *قوت القلوب*، قاهره: مکتبة البالی الحلبی.
- مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۶)، *مثنوی معنوی*، به‌کوشش رینولد نیکلسون، تهران: هرمس.
- میبدی، رشیدالدین ابوالفضل. (۱۳۵۷)، *کشف الاسرار و عدة الابرار*، تهران: امیرکبیر.
- نراقی، احمد. (۱۳۸۶)، *معراج السعادة*، قم: زیّنی.
- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۷۷)، *الانسان الکامل*، تصحیح و مقدمه ماریژان موله، تهران: طهوری.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-10]